

امر مغفول؛ خشونت علیه اسلام

رضا اکبری*

چکیده: خشونت علیه اسلام پدیده فراگیری است که در حاشیه و سایه پدیده خشونت دینی مورد غفلت واقع شده است. هرچند خشونت علیه اسلام تاریخی به درازای تاریخ اسلام دارد، در دهه‌های اخیر شدت و گسترش فوق‌العاده‌ای یافته است و به صورت نظام‌مند به اجرا درمی‌آید. غرب با دخالت در پیدایی و پایایی گروه‌های افراطی، که اقلیتی در میان مسلمانان هستند، هم موجب از بین رفتن جریان‌های میانه‌رو اسلامی و پیروزی جریان‌های سکولار می‌شوند و هم در رسانه‌های پرنفوذ خود، تصویری مخدوش و تحریف‌شده از اسلام عرضه می‌کنند. قوانین حقوقی و اعمال محدودیت‌های قانونی از جمله دیگر عرصه‌هایی است که خشونت علیه اسلام در آن بروز و ظهور می‌یابد. هژمونی غرب، که از رهگذر جهانی‌سازی و یکدست‌سازی فرهنگی عمدتاً یک‌طرفه صورت می‌گیرد، در برابر خود فرهنگ اسلامی را به‌عنوان سرسخت‌ترین حریف می‌بیند، زیرا جریان‌های تحول‌طلبی که خواهان احیای هویت اسلامی هستند به‌شدت علیه هژمونی غرب مقاومت می‌کنند. به همین دلیل و نیز به دلیل مصرف داخلی راهبردی که وجود یک دشمن فرضی را می‌طلبد، خشونت علیه اسلام امری موجه در اذهان استراتژیست‌ها و سیاستمداران غربی و آمریکایی است.

* کاندید دکتری علوم اجتماعی، قم: جامعه‌المصطفی العالمیه، مجتمع آموزش عالی علوم انسانی

مقدمه

بارها اصطلاح خشونت دینی را شنیده‌ایم. مضمون و درون‌مایه این اصطلاح جزو مفروضات دنیای کنونی ما گردیده است. ترورهایی که هر از چندی در شهرهای اروپایی صورت می‌گیرد و جنگ‌هایی که هرروزه در شاخ آفریقا، افغانستان، شبه‌جزیره سینا و عراق اتفاق می‌افتد، همگی بخشی از آن چیزی است که خشونت دینی نامیده می‌شود. این رویدادهای خشونت‌بار یا منبع الهام و محرک دینی دارند یا رسماً توسط سازمان‌هایی که خود را دینی می‌دانند، هدایت می‌شوند. به‌رغم اهمیت این موضوع، در این جستار روی موضوع مرتبط دیگری استدلال می‌کنم که به‌کلی مغفول واقع شده است: خشونت علیه دین و به‌طور ویژه اسلام. خشونت دینی ربط غیرمستقیمی به این نوع خشونت دارد و در زمانه کنونی ابزاری در جهت پیشبرد آن است. شواهد و مدارک به‌اندازه‌ای هست که نشان دهد خشونت فراگیری ضد اسلام در حال وقوع است، خشونتی که می‌توان هم در رویدادهای دنیای واقعی همچون فروپاشی خاورمیانه به‌واسطه جنگ‌های دامنه‌دار در عراق، سوریه، لیبی و یمن و هم در لفاظی‌های بنگاه‌های خبری، شبکه‌های مجازی و هم در تصویب بی‌چون‌وچرای انواع محدودیت‌ها بر زیست فردی و اجتماعی مسلمانان مقیم غرب، رد پای آن را مشاهده نمود. به‌دلیل اهمیت و نیز مغفول ماندن این موضوع، جستار حاضر می‌کوشد هم مروری بر مصادیق متعدد این نوع خشونت و هم گذری تحلیلی بر چرایی موجودیت این پدیده در جهان معاصر داشته باشد.

معنای خشونت

خشونت از واژگان بسیار مبهم است. به همین منظور و برای احتراز از گیج شدن در گستره معنایی این واژه، ضروری است که منظور و مراد خود را از خشونت در این مقاله مشخص کنیم.

خشونت معمولاً به‌معنای به‌کارگیری نیروی فیزیکی و بدنی علیه فرد یا گروهی از افراد است (فرایا، ۱۳۹۰، صص ۳-۹). اما خشونت گاهی به‌صورت غیرمستقیم هم به کار می‌رود و افزون بر تهدید به خشونت، که خود نوعی از خشونت است، شامل خشونت نمادین هم می‌شود. هرچند ممکن است این‌طور تلقی شود که این نوع خشونت رنج و درد کمتری دارد، در واقع می‌توان این خشونت را از نوع عمیق‌ترین و فراگیرترین انواع خشونت دانست. این نوع خشونت، که گاهی

خشونت کنش‌پذیرانه نیز نامیده می‌شود، نوعی خشونت است که «با هم‌دستی کسانی که این خشونت بر آن‌ها اعمال می‌شود و نیز کسانی که آن را اعمال می‌کنند انجام می‌شود، زیرا هر دو گروه نسبت به اعمال آن آگاهی ندارند» (بوردیو، ۱۳۸۷، ص ۲۵). بوردیو خشونت نمادین را تحمیل‌کننده اطاعت‌هایی می‌داند که نه فقط به‌مثابه اطاعت درک می‌شوند، بلکه با اتکا بر انتظارات جمعی و باورهای درونی‌شده اجتماعی فهمیده می‌شوند. این نظریه، که متکی بر بازتولید باورها است، نشان می‌دهد که کنشگران برخوردار از فرم‌های دریافتی و ادراکی خاص چگونه دستورات درون یک موقعیت یا گفتار را درک کرده و نسبت به آن فرمان‌بری دارند. به‌رغم دسته‌بندی‌های این‌چنینی (خشونت فیزیکی/ خشونت نمادین) گونه‌ای از خشونت وجود دارد که بسته جامع و کاملی از اعمال فشار فیزیکی و تبادل پیام‌های رسانه‌ای و... را در برمی‌گیرد: خشونت نظام‌مند. این نوع خشونت که از انواع خشونت کنش‌پذیرانه به شمار می‌رود، خشونتی فراگیر، عمیق، غیرشخصی، شدید و البته پنهان است. این نوع خشونت خشونتی است که در ذات یک سیستم نهفته است، بی‌نام و نشان است و علاوه بر آنکه خشونت فیزیکی به افراد اعمال می‌کند، حاوی اشکال بسیار ظریف‌تری از اجبار است که از مناسبات سلطه و قدرت برمی‌خیزد و در خدمت سرپا نگه‌داشتن آن نظام است (ژیتک ۱۳۸۹، صص ۹-۱۰). **بنیاد اندیشه**

در این نوشتار، منظورم از خشونت همین معنای اخیر آن است، یعنی نظام فراگیری از نیروی فیزیکی، نمادها، تصاویر، محدودیت‌های قانونی و پیام‌های رسانه‌ای که انبوهی از مخاطبین را وادار به پذیرفتن پیام‌ها و الزامات مرتبط با آن می‌کند. مخاطبین این نوع خشونت که گستره وسیعی از مسلمانان اعم از نخبگان سیاسی، روشن‌فکران، عامه مردم، دولتمردان و به‌طورکلی کنشگران را تشکیل می‌دهد، آن‌ها را وادار به تبعیت از جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک، سیاسی و سیاست‌گذاری‌های اجتماعی فرهنگی غربی می‌کند به‌گونه‌ای که کنشگران بیشترین هم‌نوابی با آن را از خود نشان می‌دهد. ابزارهایی که این خشونت نظام‌مند از آن استفاده می‌کند، طیف گسترده‌ای از بازی‌های سیاسی، پیام‌های رسانه‌ای، هنری، محدودیت‌های قانونی، حمایت‌های گسترده از خشونت‌طلبان رادیکال منتسب به دین و... را تشکیل می‌دهد.

پیشینه خشونت علیه اسلام

پیشینه خشونت علیه دین احتمالاً به تاریخ حضور دین در کره خاکی می‌رسد. لاقلاً تاریخ ادیان بزرگی مانند مسیحیت، اسلام و یهود به‌وضوح نشان‌دهنده اعمال خشونت از سوی حاکمان اعصار مختلف علیه نوکیشان و نیز ایجاد محدودیت، سرکوب و خشونت علیه دین بوده است. بی‌آنکه متعرض داستان فرار موسی و قوم بنی اسرائیل از مصر شویم، یهودی‌ستیزی پدیده‌ای است که تاریخی دراز دارد؛ شاید پرآوازه‌ترین نمونه آن هولوکاست (با چشم‌پوشی از کمیت و کیفیت وقوع آن) باشد (ویلد، ۲۰۱۴، صص ۵۳-۹۸). مسیحیت پیش از آنکه از سوی امپراتور روم به‌عنوان دین رسمی پذیرفته شود، تحت سرکوب و خشونت بوده است و همین‌طور اسلام چه در دوره صدر اسلام توسط قریشیان و چه بعد در خارج از سرزمین‌های اسلامی. رابطه اسلام با اروپای مسیحی تاریخ درازدانه‌ای از خشونت، سرکوب، نسل‌کشی، تحقیر و تحریف بوده است. گویاترین شاهد و اعلا نمونه سرکوب و خشونت را می‌توان نسل‌کشی و اخراج مسلمین از اسپانیای اسلامی دانست که مورخین غربی کاملاً آن را تأیید کرده‌اند (رائف، بی‌تا، صص ۹۹-۱۰۵). در اثر این خشونت، تمدن چند سده‌ای مسلمانان به یک‌باره خالی از مسلمانان گشت و به‌جز چند قصر و دیگر آثار تاریخی، دیگر اثری از آن تمدن پویا که محل انتقال موارث اسلامی-یونانی به اروپاییان بود، چیزی باقی نماند. جنگ‌های صلیبی یکی دیگر از نمونه‌های گویای خشونت علیه اسلام است. صلیبیان با تصرف شهرهای ساحلی شرق مدیترانه هزاران نفر از مسلمانان و یهودیان، اعم از سال‌خورده و کودک و زن و مرد را از دم تیغ می‌گذراندند؛ گزارش‌های فراوانی از بی‌رحمی‌های صلیبیان در حق مردم قدس، انطاکیه، عکا و دیگر شهرها به‌خامه گزارشگران غربی ثبت و ضبط شده است و این در حالی است که مسلمانان در هنگام تصرف سرزمین‌های مسیحی، از جمله قدس، با شفقت با مسیحیان و یهودیان برخورد نموده و جان، مال، ناموس و نیز مراکز مقدس آنان را محترم می‌شمرده‌اند (رانسیمان، ۱۳۷۱، صص ۳-۲۵).

آغاز دوران مدرن نیز با تمام اصول انسانی و آزادمنشانه‌اش نیز نتوانست بر این رابطه خصم‌آلود پایان دهد. در واقع در دوره مدرن، خشونت علیه دین پدیده‌ای فراگیرتر و در مقیاسی وسیع‌تر بود، گرچه در این قربانی شدن اسلام تنها نبود و

مسیحیت و یهودیت هم طعمه التهاب جنبش ضددینی بودند. به طوری که دین‌ستیزی و خشونت علیه دین در درون دنیای غربی به شدت علیه مسیحیت تداوم داشت. دو توکویل در کتاب *انقلاب فرانسه* و رژییم قدیم می‌نویسد انقلاب فرانسه حاوی ارزش‌های بسیاری بود. ارزش‌های اجتماعی-سیاسی که پس از پیروزی انقلاب در اثر تحولاتی، بسیاری از آن ارزش‌ها اهمیت خود را از دست داده بودند و دیگر شوق و حرارت سابق نسبت به آن‌ها وجود نداشت. اما در این بین یک انگیزه و آرمان همچنان باقی مانده بود که نیرویی قوی به شمار می‌رفت و آن ضدیت با دین بود (دو توکویل، ۱۳۹۱، ص ۳۱). بررسی مطالعات صورت‌گرفته دربارهٔ کلیسا در قرون وسطا نشان می‌دهد که تاریخ ستم دستگاه کلیسا بر مردم در آثار بسیاری حتی بیش از آنکه واقعیت داشته باشد به نگارش درآمده است، اما هیچ‌کس از زنده سوزاندن سه کشیشی که در لیسبون زنده‌زنده به آتش افکنده و سوزانده شدند، حرفی نمی‌زند. این‌گونه ضدیت با دین در خصوص اسلام با نیرویی به مراتب سهمگین‌تر و نظام‌مندتر دنبال می‌شده است و نیروی خود را از اتحاد چندجانبه‌ای که هم نظام دنیایی امپریالیسم و هم نظام دینی کلیسا در آن به ایفای نقش می‌پرداختند به دست می‌آورد. حتی هم‌اکنون که دیگر کلیسا از جایگاه مسلطی برخوردار نیست اما در ضدیت با اسلام کم نمی‌گذارد.

تا پایان قرون وسطا و حتی در دورهٔ رنسانس، کلیسا بود که با همکاری کشورهای اروپایی خشونت علیه اسلام را به اجرا می‌گذاشت، که نمونه‌های بارز آن را می‌توان در تسخیر مجدد اسپانیا و شکست مسلمانان و همین‌طور جنگ‌های صلیبی و نمونه‌های متعدد دیگر مشاهده نمود. با ورود اروپا به دورهٔ مدرن اگرچه نقش کلیسا در ضدیت با اسلام از بین نرفت، در حاشیهٔ اقدامات توسعه‌طلبانهٔ دولت‌های ملی قرار گرفت. قرن‌های ۱۸ و ۱۹ شاهد حملهٔ گستردهٔ دول غربی اعم از پرتغال و اسپانیا، هلند، فرانسه و بریتانیا به سرزمین‌های اسلامی هستیم. این حمله گاه به جنگ‌های گسترده با تلفات و فجایع جانی و تمدنی همراه بوده است. گستره و عمق خشونت علیه فرهنگ اسلامی و مسلمان در این دوره اولاً متأثر از قدرت دفاعی مستعمرات مسلمان و ثانیاً متأثر از مسالمت‌آمیز یا خصومت‌آمیز بودن روابط بین کشورهای استعماری بوده است. به‌طور مثال در جنگ‌های ناپلئون شاهد آنیم که منازعات و ستیزه‌جویی‌ها بین دولت‌های استعمار فروکش نموده و

تخاصم به همکاری تبدیل گشته بود. در چنین وضعیتی نوک پیکان تهاجم، مردم سرزمین‌های مستعمره از جمله الجزایر، هند، اندونزی و آسیای مرکزی بودند (مگداف و کمپ، ۱۳۷۸، ص ۳۹).

با پایان قرن بیست و شکل‌گیری جنبش بین‌المللی کمونیستی و سپس انقلاب کمونیستی روسیه ۱۹۱۷ و بعداً شکل‌گیری دو اردوگاه سرمایه‌داری و سوسیالیسم این سخن نیچه که خدا مرده است گمانی غالب بود و دیگر نمی‌پنداشتند که دین بتواند نیرویی تأثیرگذار در تعیین سرنوشت جوامع انسانی و فراهم‌سازنده یک نیرویی اساسی علیه دو اردوگاه غالب جهان معاصر باشد. با پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام سوسیالیستی شوروی، جهان دو بلوکه از میان رفت و در همین زمان بود که فرانسیس فوکویاما اعلام داشت: «جهان آینده در سیطره نظام تک‌قطبی لیبرال دموکراسی غرب خواهد بود (فوکویاما، ۱۹۹۲، ص ۵۱).

اما پس از ظهور جنبش‌ها و تحرکات مبتنی بر دین اسلام، این دیدگاه غالب به معارضه طلبیده شد و طومار بسیاری از محاسبات نظری درهم پیچید و اشتیاق بی‌سابقه‌ای در گروه‌ها و جنبش‌های اسلام‌خواه برای رهایی از سیطره نظام‌های سکولار غرب‌گرا، به هر دو شکل پیش‌گفته، شکل گرفت. با فروپاشی نظام شوروی سابق، برشده و وسعت پروژه اسلام‌ستیزی، که به گمان من قالب یک استراتژی را به خود گرفته بود، افزوده شد. امپریالیسم سرمایه‌داری غرب، که در آمریکا به اوج خود رسیده است، هرچند خود را اکنون از رقیب هفتادساله (رژیم کمونیستی شوروی و اقمار آن) خود در امان می‌بیند، به دنبال خلق دشمنی است که بتواند در رابطه با او خود را موجه جلوه‌گر نماید، انسجام و یکپارچگی خود را حفظ کند و کژتابی‌ها و تنش‌های موجود در ذات خود را از دیده‌ها پنهان بدارد، زیرا یک جامعه برای سرپوش گذاشتن و فائق آمدن بر مشکلاتش گاهی بر روی کشمکش‌های فرضی با جامعه‌ای دیگر تأکید می‌کند (ریترز، ۱۳۸۴، ص ۱۶۸).

در چنین وضعیتی است که تمدن‌های دیگری مانند تمدن اسلاو، چینی، هندی و تمدن اسلامی به‌عنوان گزینه‌های محتمل ستیزه و رقابت علیه تمدن غربی مطرح می‌شود که با توجه به ظرفیت‌های که در تمدن، فرهنگ و جوامع اسلامی و نیز سابقه تاریخی‌ای که این تمدن در مواجهه با تمدن غربی دارد، اسلام اصلی‌ترین گزینه خطرآفرین برای تمدن غربی دانسته می‌شود. هانتینگتون معتقد است که در ربع قرن

آینده، منشأ بی‌ثباتی سیاسی، یکی رستاخیز اسلام است و دیگری سر برآوردن چین. اما چرا اسلام و یا جهان اسلامی برای غرب مخاطره‌آفرین است؟ مشکل عمده غرب بنیادگرایی اسلامی یا گروه‌های تندرو و تروریستی مانند القاعده نیست، بلکه مشکل نفس اسلام است. اسلام به‌مثابه تمدنی که پیروانش به برتری مطلق فرهنگشان اعتقاد دارند، در زمان کنونی ضعیف‌تر از غرب هستند و این آن‌ها را به سختی آزار می‌دهد و از همین روی احساس حقارت و ناامیدی می‌کنند (سعید، ۲۰۰۷). آنچه از منظر غربی‌ها اسلام را امکان‌یکه و محتمل برای رویارویی با غرب می‌شناسد، استعداد و بالقوه‌گی ساختاری اسلام برای برقرار نمودن سازوکار هویت‌بخش و فراگیری است که برخلاف ادیان و جریانات خیزشی دیگر داعی عمومیت و جهان‌شمولی دارد (نظری، ۱۳۷۸، ص ۳۱۹).

در این سرگذشت تأسف‌بار خشونت علیه دین به‌ویژه اسلام، سه دهه اخیر جایگاهی بی‌مانندی به‌لحاظ شدت، وسعت، عمق و نظام‌مندی دارد. در این موقعیت غرب با استفاده از احساسات احیای هویت مسلمین و با استفاده از برخی گروه‌های تندروتر، توسط خود مسلمانان به مصاف دین رفته است. در این مرحله از خشونت، جریان‌های میانه‌رو و معتدل اسلامی توسط گروه‌های بنیادگرا با پشتیبانی آمریکا و عربستان به کنار زده می‌شوند، عملیاتی که با غول‌های رسانه‌ای و تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات پشتیبانی می‌شود. در این مرحله تصویری که از دین اسلام چه برای مسلمان و چه انسان غربی ساخته می‌شود اهمیت بنیادین دارد. ادوارد سعید درباره این شکل از برخورد چنین می‌نویسد: کلی‌گرایی بی‌حدوحصر غرب در خصوص اسلام به این شکل است که غرب چه از سوی رسانه‌ها و ژورنالیست‌ها و چه در بیان سیاستمداران و رمان‌نویسان و... از انبوه تنوع و تکثر فرهنگ‌ها، بوم‌ها، طرز فکرها، جریان‌ها و زبان‌ها به‌کلی غافل است یا خود را نسبت به آن به‌غفلت می‌زند. در واقع حرکتی که از سوی هریک از اعضای مسلمان صورت می‌گیرد، به اسلام نسبت داده می‌شود. وی می‌گوید این را باید با رویدادهایی مقایسه کنیم که دست مسیحیت در آن نقش اساسی داشته، اما هیچ‌گاه به‌تمامی مسیحیت تعمیم داده نشده است (سعید، ۱۳۸۷، صص ۴۳-۵۱).

در واقع برساخت‌آیة مسلمان و اسلامی که در ذهن انسان غربی جای می‌گیرد، از موجبات اصلی پدیده‌ای است که اسلام‌هراسی نامیده می‌شود. گاتشاک و

گرینبرگ معتقدند هراس از اسلام، که انعکاس دقیق نگرانی اجتماعی نسبت به اسلام و فرهنگ اسلامی است، به جای آنکه از تجربه روزمره هر فرد در ارتباط با اسلام و مسلمانان برخاسته باشد، در واقع محصول تجربیات اجتماعی دوردستی است که جریان مسلط و غالب فرهنگ آمریکایی-غربی در حافظه جمعی خود حفظ کرده است و این هراس و نگرانی با درک مشابهی از رویدادهای جاری تقویت می‌شود (گاتشاگ و گرینبرگ، ۱۳۹۲). رسانه‌ها به‌ویژه رسانه‌های آمریکایی نقش درخور توجهی در تولید خشونت علیه اسلام و مسلمانان ایفا می‌کنند. این خشونت تنها شامل آن دسته از مجاری رسانه‌ای شامل شارلی ابدو و کاریکاتوریست دانمارکی نمی‌شود که آشکارا و مستقیم به سرکوب اسلام و مقدسات آن می‌پردازند، بلکه وجه خشونت علیه اسلام به سکوت خبری از فعالیت‌های صلح‌طلبانه و خشونت‌زدایی گروه‌ها و انجمن‌های اسلامی خارج و داخل آمریکا نیز برمی‌گردد. به‌عنوان نمونه در سال ۲۰۰۶، زمانی که خشونت بر سر کاریکاتورهای جنجال‌برانگیز دانمارکی و وهن پیامبر اسلام [ص] بالا گرفت، روزنامه‌های آمریکایی به مدت قابل توجهی از درج گزارش‌های مربوط به محکومیت خشونت که بلافاصله از سوی شورای روابط آمریکایی اسلامی صادر شد، خودداری کردند و این شورا تنها یکی از بسیاری از سازمان‌های اسلامی بود که علیه خشونت اقدام می‌نمود. اما سکوت خبری در خصوص نگاه‌های معتدل اسلامی چیز جدید و عجیبی نیست و این تنها گروه‌ها و جریان‌های افراطی و تندرواند که از موهبت توجه ویژه رسانه‌های غربی برخوردارند (گاتشاگ و گرینبرگ، ۱۳۹۲).

حال این پرسش برجای است که چرا سیاست خشونت نظام‌مند، این بار با شدتی بی‌سابقه، اسلام و مسلمانان را هدف گرفته است؟ چرا ساختار قدرت در جهان امروز مایل است فرهنگ و سبک زندگی اسلامی در حاشیه و انفعال قرار گیرد؟ مگر چه معانی و ارزش‌هایی در اسلام، مزاحم برنامه قدرت‌های بزرگ است و چه منافعی در سایه تصویرسازی غلط از اسلام، تأمین می‌گردد؟ چرا خشونت علیه اسلام در قالب‌ها و از طریق مجاری مختلف در حال شدت گرفتن است؟ در ادامه تلاش می‌شود مصادیق خشونت علیه اسلام را توصیف کنیم و همین‌طور عللی که خشونت علیه اسلام را در نظر بازیگران اصلی اسلام‌هراسی و خشونت علیه اسلام موجه می‌سازد را آشکار نماییم.

مصادیق خشونت علیه اسلام

در ادامه کوشش می‌شود خشونت علیه دین را به صورت مصداقی درباره اسلام دنبال کنم. سرکوب دین اسلام به صورت نظام‌مند از زمان اشغال و مستعمره‌سازی سرزمین‌های اسلامی در شکلی وسیع و ویران‌کننده آغاز گشت. در این دوره، می‌توان زدودن جبری قوانین اسلام و جایگزین‌سازی قوانین اروپایی، به حاشیه بردن زبان عربی و فارسی که به‌وجهی بیانگر و میراث‌دار فرهنگ اسلامی بودند و جایگزینی آن‌ها با زبان‌های اروپایی یا زبان‌های محلی را می‌توان نمونه‌هایی از خشونت علیه این دین دانست. اگر از سرکوب دین در کشورهای مختلف اسلامی که مستعمره کشورهای غربی شده بودند، بگذریم، در دوره آزادی کشورهای اسلامی هم دولت‌های ناسیونالیستی سکولار غرب‌گرا پروژه خشونت علیه اسلام را با شدت بسیاری دنبال می‌کردند. ترکیه آتاتورک و ایران رضاخان گویاترین نمونه‌های خشونت علیه اسلام هستند. این وضعیت در کشورهای تحت قیمومیت اتحاد جماهیر شوروی سابق فاجعه‌بارتر بوده است، به طوری که اکنون وقتی کشورهای قفقاز و آسیای میانه و نیز جمهوری‌های خودمختار روسیه را از نظر بگذرانیم، خواهیم دید که تنها نامی از هویت و فرهنگ اسلامی باقی مانده است (اشرافی و اشرافی، ۱۳۹۶).

چنان‌که در بخش قبلی یادآور شدیم، گرچه خشونت علیه اسلام پیشینه دورودرازی دارد، خشونت نظام‌مندی که اسلام در دهه‌های اخیر تجربه کرده قابل‌قیاس با گذشته نیست. بر همین اساس در ادامه تنها به ذکر مصادیق به‌عبارتی شیوه‌هایی که از طریق آن‌ها خشونت اعمال می‌شود، خواهیم پرداخت.

الف: حقوق

یکی از جلوه‌های خشونت علیه اسلام ایجاد زیرساخت‌های قانونی برای ایجاد محدودیت، کنترل، فشار و سرکوب قانونی مسلمانان است. تصویب قوانین محدودکننده علیه برخی احکام اسلامی همچون حجاب و اعمال محدودیت برای اماکن اسلامی در این سال‌های اخیر شدت گرفته است. بر طبق حکم دیوان عالی اتحادیه اروپا در سال ۹۵ هجری خورشیدی، بعد از آنکه دو زن محجبه در بلژیک و فرانسه از کار اخراج شدند، کارفرمایان در کشورهای عضو این اتحادیه مجاز شدند در صورت تشخیص اینکه زنان از نمادهای سیاسی یا مذهبی آشکار استفاده

می‌کنند کارمندان خود را از پوشیدن چنین پوششی منع نمایند. کشور فرانسه با وجود اینکه بزرگ‌ترین جامعه مسلمان را دارد و از طرفی مهد آزادی تمدن غربی است، به‌لحاظ سختگیری و اعمال محدودیت بر مسلمانان از جمله پیشروترین کشورهای غربی است. در سال ۲۰۰۴ پوشیدن حجاب در مدارس دولتی این کشور رسماً ممنوع گردید و پس از آن نیز پوشیدن برخی از انواع پوشش مانند برقع و روپوش نیز نه‌تنها در محل کار و مدارس، بلکه حتی در اماکن عمومی و خیابان‌ها نیز ممنوع و مشمول جریمه نقدی و زندان گردید. علاوه بر فرانسه، بلژیک، هلند، برخی ایالات آلمان و سوئیس از جمله کشورهای هستند که ممنوعیت حجاب در آنان اعمال می‌شود و برخوردهای جدی‌ای با مخالفین صورت می‌گیرد. این در حالی است که اجرای چنین قوانینی مغایر با اصل آزادی ادیان، بیان و پوشش است (یورونیوز، ۲۰۰۹).

شهروندان سوئیس در ۲۹ نوامبر ۲۰۰۷، در همه‌پرسی منع ساخت مناره شرکت کردند (عصر ایران، ۱۳۹۲). پخش اذان در مساجد ممنوع شد و فهرست بلندبالای دیگری از محدودیت‌های قانونی نوشته‌شده و نانوشته نیز بر عملکرد اماکن مذهبی، پوشش و رفت‌وآمد مسلمانان به‌گونه روه‌تزایدی در حال انجام است. یکی از جدیدترین این نمونه‌ها را می‌توان ممنوعیت ورود شهروندان چند کشور اسلامی، نظیر ایران، عراق، سودان، یمن و... به آمریکا دانست، قانونی که رئیس‌جمهوری ایالات‌متحده وضع کرد و البته با مخالفت برخی دادگاه‌های آمریکا از جمله هاوایی به‌دلیل مغایرت این حکم با برخی قوانین ملی و ایالتی روبه‌رو شد (تسنیم، ۱۳۹۵).

ب: رسانه

عرصه رسانه یکی از آن میدان‌های گسترده‌ای است که خشونت علیه اسلام در اشکال و انواع مختلف آن بروز و نمود می‌یابد. رادیو، تلویزیون، فیلم و سریال، موسیقی، مطبوعات و دیگر انواع رسانه به‌طور گسترده‌ای در خدمت خشونت علیه اسلام قرار می‌گیرند. رسانه می‌تواند هم به‌طریق ایجابی و هم به‌طریق سلبی نقش ایفا کند. وجه ایجابی یا فعال رسانه‌ای را می‌توان در رخدادهایی مانند شارلی ابدو به‌وضوح دید. وجه ایجابی یعنی اینکه رسانه به هر آنچه می‌تواند به اسلام و سمبل‌ها و متعلقات آن ضربه بزند، می‌پردازد، مانند گزارش لحظه‌ای فعالیت‌های افراط‌گرایان در اروپا و غرب. رویدادهای تروریستی و خشونت‌آمیز گروه‌های

منتسب به اسلام به راحتی و با سرعتی کم نظیر رسانه‌ای شده و به اطلاع همگان می‌رسد. مقایسه رویدادهای تروریستی که در شهرهای غربی اتفاق می‌افتد با رویدادهایی که در شهرهای کشورهای اسلامی رخ می‌دهد، قابل قیاس نیست، هم به لحاظ تعداد و کمیت وقوع و هم به لحاظ قدرت تخریب و تعداد کشته‌شدگان. اما بنگاه‌های خبری و رسانه‌ای غربی رویدادهای غربی را مدام و لحظه‌به‌لحظه گزارش می‌کنند. این در صورتی است که رویدادهایی تروریستی و خشونت‌طلبانه در کشورهای اسلامی یا انعکاس داده نمی‌شود یا اینکه به مثابه پدیده‌ای عادی، که سزای هر شهروند خاورمیانه‌ای است، گزارش می‌شود.

وجه سلبی فعالیت رسانه در سوی مقابل این کوشش ایجابی فراگیر در پوشش دادن فعالیت‌های گروه‌های افراط‌گرا قرار می‌گیرد. سکوت تمام‌عیاری که دست انکار را از پشت می‌بندد مصداق تام این نوع خشونت رسانه‌ای است. گزارش‌های مفصل و توأم با پیش‌داوری علیه مسلمانان را مقایسه کنید با سکوت خبری نسبت به مخالفت‌های مسلمانان با رویدادهای خشونت‌طلبانه در اروپا و دیگر مناطق جهان، مخالفت‌هایی که معمولاً یا گزارش نمی‌شوند یا کم‌اهمیت جلوه داده می‌شوند. در واقع این‌گونه رویدادهای خشونت‌طلبانه، با چشم‌پوشی از اینکه در بسیاری از موارد حامیان بین‌المللی و غربی دارند، تنها از سوی اقلیتی از مسلمانان خلق می‌شوند؛ عمده مسلمانان نه تنها مخالفت خود را با رویدادهای خشونت‌بار به هر شکل آن نشان داده‌اند، بلکه خود از جمله قربانیان این نوع خشونت و ترور هستند. میلیون‌ها آواره سوری را در نظر بگیرید که از خانه و کاشانه خود آواره شده و در جنگی که برنده‌ای در آن وجود ندارد، علاوه بر خانه و کاشانه، برخی اعضای خانواده خود را نیز از دست داده‌اند.

تولید فیلم، سریال، بازی کامپیوتری با تم و پی‌رنگ خشونت دینی، که در آن مسلمانان و نمادهای مذهبی اسلامی به‌وضوح عامل خشونت‌طلبی، ترس و رعب، ترور و وحشیگری نشان داده می‌شوند، یکی از مصادیق خشونت نمادین علیه اسلام است. در واقع این نوع از خشونت از خشونت فیزیکی به مراتب عمیق‌تر و شدیدتر است. از یک سو در بیننده غربی ایجاد نفرت نسبت به مسلمان و اسلام ایجاد می‌کند و از سوی دیگر با ایجاد پیش‌فرض‌های قالبی از فهم واقعی اسلام و مسلمانان ممانعت به عمل می‌آورد. گذشته از این، در اندیشه مخاطب مسلمان که

بخشی از مخاطبان این‌گونه آثار هستند، نیز دو گونه واکنش ایجاد می‌نماید:

۱. مخاطب باورپذیر ایده‌های مطرح‌شده در داستان را می‌پذیرد و با آن همدلی نشان می‌دهد. واکنش این مخاطب سردرگمی، احساس حقارت و بی‌باوری نسبت به فرهنگی است که با آن بزرگ شده است. او دیگر نمی‌تواند با ارزش‌ها و هنجارهای جامعه‌ای که در آن بزرگ شده است، احساس راحتی کند. اگر این مخاطب راه‌گزینی به وضعیت بهتر - زندگی در جامعه غربی که با باورها و اصول آن احساس یگانگی می‌کند - نداشته باشد، مجبور می‌شود یا با ریاکاری نقش بازی کند تا در جامعه خود احساس راحتی کند یا اینکه در حاشیه‌ای که برای خود ساخته به تنهایی زندگی کند و همواره در تضاد با بخش بزرگ‌تر جامعه قرار بگیرد.

۲. مخاطبی که مفاهیم و ایده‌های مطرح‌شده در این‌گونه آثار را توهین و تحقیر نسبت به مقدسات، اصول و مرام خود می‌داند. اگر این مخاطب نسبت به جامعه‌ای که این‌گونه آثار را خلق می‌کند دچار نفرت نشود، دست‌کم نسبت به سازندگان و عوامل فیلم یا نظام سیاسی غربی دچار کینه و نفرت بسیاری خواهد شد. در مجموع این‌گونه فیلم‌ها با تهاجم بر باورها، نمادها و شخصیت‌های اسلامی بر موج کینه و نفرت و امتناع روابط سازنده می‌دمند.

به‌عنوان نمونه به برخی از این آثار توجه خواهیم کرد. سریال ۲۴ یک سریال نسبتاً طولانی در حدود ۲۰۰ قسمت است، که کشش خوبی داشته و مخاطبین بسیاری را با خود همراه کرده است. در این سریال، که داستان اصلی آن مبارزه با تروریسم است، در هر فصل قهرمان داستان به‌رغم مشکلات خانوادگی و شغلی به نجات جامعه لیبرال دموکرات آمریکا می‌شتابد. دشمنان این جامعه عمدتاً تروریست‌هایی از ملیت‌ها و فرهنگ‌های مختلف هستند، تروریست‌های روسی، صرب و البته لبنانی، ایرانی و... تقریباً یک‌چهارم فیلم به تروریست‌های مسلمان اختصاص دارد که هدفی جز نابودی جامعه غرب از جمله آمریکا ندارند.

اما سریال دیگری که به‌صورت آشکارتر و با طول و تفصیل بیشتر درصدد تخریب چهره اسلام و مسلمانان است سریال هوملند است. این سریال پنج فصله بر محور مبارزه با تروریسم از نوع اسلامی آن می‌گردد و هر دو شاخه مذهبی مسلمانان یعنی شیعه و سنی را هدف می‌گیرد. در این سریال هیچ تفکیکی بین مسلمانان تندور و میانه‌رو صورت نمی‌گیرد. از این نظر فیلم می‌خواهد به مخاطب

این‌گونه القا کند که کلیهٔ مسلمانان خطری برای تمدن غربی به شمار می‌روند و تفاوتی بین هیچ‌کدام از آنان نیست. شاهدهی که بر این حکم می‌توانیم بیاوریم سکانسی از سریال است که یکی از بازیگران اصلی فیلم مقدس مسلمان را با خشم بر زمین کوبیده و به آن ناسزا می‌گوید و معتقد است عامل اصلی بدبختی خشونت و توحش، در واقع همین کتاب است. کارگردان و عوامل فیلم حتی به خود زحمت نمی‌دهند در ادامه با اشاره یا دیالوگی مختصر عمل این کنشگر را محکوم کنند یا آن را توضیح داده و به‌شکلی موجه و مشروع نشان دهند. در نتیجه می‌توانیم این‌گونه استنباط کنیم که در نظر عوامل فیلم از آنجایی که مذاهب مختلف اسلامی از قرآن الهام می‌گیرند، خطری برای تمدن به شمار می‌روند.

فیلم جن‌گیر یکی دیگر از فیلم‌های ضداسلامی است. در این فیلم آشکارا نمادهای اسلامی همچون اذان، مناره، مسجد، قبرستان و سرزمین اسلامی مأمّن و پناهگاه شر (شیطان) دانسته می‌شود. در این فیلم، شیطانی به جان یک دختر معصوم و بی‌گناه می‌افتد و او را آزار می‌دهد و از آنجا به آمریکا منتقل می‌شود. شاید خواننده فکر کند این‌ها تنها قراین و اتفاقات تصادفی هستند که ما سرهم کرده‌ایم. اما پرسش اینجاست که چرا چنین وهن نمادهای مذهبی در قبال دیگر فرهنگ‌ها همچون فرهنگ چینی، هندی یا ... تصادفاً رخ نمی‌دهد. گذشته از این، عامل تکرار، آن‌هم در موارد متعدد، به‌لحاظ تجربی حاکی از این است که نظمی در مسئلهٔ موردبررسی وجود دارد که باید توضیح داده شود.

اما خشونت علیه اسلام تنها به مصادیقی که اشاره کردیم، ختم نمی‌شود، بلکه میدان اصلی این ستیز در پدیده‌ای است که خشونت دینی نامیده می‌شود.

ج: حمایت از پروژۀ خشونت بنیادگرایی اسلامی

در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، برج‌های دوقلوی تجارت جهانی به‌یک‌باره و بر اثر برخوردای هواپیماهای ربوده‌شده توسط اعضای القاعده و در طی کمتر از پنج دقیقه فرو افتاد و بیش از سه هزار نفر در این حادثه جان باختند. پس از آن آمریکا رسماً به طالبان هشدار داد تا دست از حمایت القاعده و رهبر آن اسامه بن‌لادن برداشته و او را به آمریکا تسلیم کنند. پس از امتناع طالبان، آمریکا به افغانستان برای انهدام تروریسم لشکرکشی کرد. لشکرکشی آمریکا به افغانستان اعلان شروع جنگی پردامنه، پرهزینه و طولانی با تروریسم بود که هنوز ادامه دارد. جنگی که پس

از انقلاب‌های بهار عربی، وارد مرحله جدید و گسترده‌ای گردید که کل خاورمیانه، غرب و شرق آفریقا را به آتش کشیده و جهان را بیش از پیش ناامن و پرخطر کرده است. اولریش بک و آنتونی گیدنز جهان معاصر را جامعه ریسک یا مخاطره نامیده‌اند. جهانی که به‌رغم امکانات بی‌شمار و نامحدود آن و عرصه‌های گشوده‌ای که پیش از این به‌هیچ‌وجه تصور آن نمی‌رفت، اکنون با انبوهی از مخاطرات متعدد بیولوژیکی، زیستی، نظامی، آب و هوایی محاصره شده است. در فهرست آنان شاید خشونت دینی جایی نداشته است، اما بی‌گمان از قلم انداختن آن در حال حاضر نمی‌تواند توجیه معقولی داشته باشد، آن‌هم در زمانه‌ای که هرروز در گوشه‌ای از جهان، در خاورمیانه، جنوب آسیا، شاخ آفریقا، شمال آفریقا یا شهرهای اروپا، شاهد رویدادی تروریستی یا جنگی مسلحانه هستیم که بی‌کم‌وکاست عنوان دینی دارد.

با اینکه رژیم طالبان به‌لحاظ ساختاری و به‌عنوان یک دولت از کابل و اکثر شهرهای بزرگ افغانستان برچیده شد، افغانستان پس از نزدیک به دو دهه بیشتر ناامن شده است. بنا بر اعلام رسمی سازمان‌های بین‌المللی و رسمی بیش از پنجاه‌درصد شهرستان‌های کشور تحت نفوذ طالبان قرار دارد. طالبان به‌صورت دوره‌ای به شهرهایی همچون قندوز، غزنی و دیگر شهرها حملات بزرگی را رهبری می‌کنند که با تلفات جانی برای نظامیان و غیرنظامیان، ویران شدن زیرساخت‌ها و هدررفت اموال عمومی و غارت اسلحه‌خانه‌ها و... توأم است. پس از شکست داعش در سوریه، داعش نیز به فهرست گروه‌های تروریستی و آشوب‌طلب این کشور افزوده شده است. این گروه در سال‌های اخیر شهرهای بزرگی همچون کابل، هرات و... را بسیار ناامن نموده است. داعش اگرچه همچون طالبان قدرت نظامی به راه انداختن جنگ‌های بزرگ و حمله به این شهرها را در قالب دسته‌های نظامی ندارد، با انجام حملات انتحاری متعدد در مراکز شهری، از جمله کابل، موجی از بدبینی، یاس و سرخوردگی را در میان شهروندان پراکنده است. شکست‌های دولت افغانستان در برابر طالبان و به‌ویژه عدم توفیق دولت در مهار عملیات انتحاری داعش شکافی بزرگی بین دولت و ملت به وجود آورده است. امروزه این تصور در میان مردم شکل گرفته است که دولت وحدت ملی نه‌تنها دولتی شکست‌خورده است، بلکه خود برای حذف سرشناسان و بزرگان قومی و محلی عملاً با داعش و

طالبان همکاری می‌کند. برخی گروه‌های زبانی و قومی که پس از آمدن آمریکا به این کشور نگاهی خوش‌بینانه داشتند و بر عزم این کشور بر نابودی طالبان و حاکمیت قانون و صلح امیدوار بودند، پس از دو دهه و حتی پس از امضای پیمان امنیتی بین افغانستان و آمریکا، اکنون کاملاً نومید گشته و آمریکا را متهم به پشتیبانی از طالبان و تروریست‌ها می‌کنند.

در خاورمیانه هم اوضاع بهتر از افغانستان نیست. براندازی نویدبخش دیکتاتورهای عربی همچون صدام، بن‌علی، حسنی مبارک و قذافی با موجی از خشونت‌ها، جنگ‌ها و آشوب‌ها توأم گشت. انقلاب لیبی که عملاً با حمایت غرب به پیروزی رسید و موجب انهدام زیرساخت‌های اساسی لیبی به‌جز چاه‌ها و پالایشگاه‌های نفتی این کشور شد، در موجی از هرج‌ومرج و آشوب فرورفت. این کشور اکنون به مناطق مختلفی بین داعش، القاعده و باقیمانده ارتش تقسیم شده است و هرروزه علاوه بر حاکمیت جنگ، فشار اقتصادی و ویرانی، شاهد عملیات انتحاری در مناطق مختلف خود هست. مصر پس از گذشت یکسال از پیروزی انقلابیون اخوانی، به‌سرعت دچار آشوب گشت و طی یک کودتا سقوط کرد و چرخه حکومت نظامیان در آن از سر گرفته شد. در سومالی، که از خشک‌سالی‌های مکرر و طولانی، فقر، جنگ و دزدان دریایی رنج می‌برد، نیروهای الشباب (شاخه سومالی القاعده) بخشی از کشور را به دست گرفته و کشور را در جنگی که پایانش آشکار نیست، سوق داده‌اند. مرکز و غرب آفریقا توسط گروه بوکوحرام که با داعش بیعت کرده، به‌شدت ناامن شده است. عمده اهداف بوکوحرام شهروندان عادی، دانش‌آموزان و غیرنظامیان است. آن‌ها دست به گروگان‌گیری، ترور و بمب‌گذاری و حملات مسلحانه علیه مردم عادی می‌زنند و کمتر با نظامیان وابسته به دولت روبه‌رو می‌شوند. عراق پس از کشمکشی طولانی و پرهزینه، فقط چند ماهی است که بر جنگ علیه داعش خاتمه داده است. اما سوریه همچنان درگیر جنگ است و این مسئله همچنان یکی از محورهای مباحث کشورهای منطقه‌ای ایران و ترکیه و فرماندهی‌های مانند آمریکا و روسیه است. با اینکه ظاهراً جنگ در سوریه و عراق رو به پایان است، این سبب نمی‌شود خیالمان آسوده شود. در واقع، بحران خاورمیانه پسماندهای متعدد و درازدانه‌ای برای منطقه و جهان از جمله غرب در پی دارد که ذهن بسیاری از سیاستمداران را به خود مشغول داشته است

افکار عمومی مردم غرب و حتی نخبگان به این باور رایج چسبیده است که ریشه و علت اصلی همه این رویدادها ریشه در افکار و اندیشه‌های بنیادگرایان اسلامی دارد (کاوانا، ۱۳۹۷، صص ۳۴-۴۵) اما واقعیت پیچیده‌تر از این‌هاست. کاوانا معتقد است ترویج ایده خشونت دینی و منتسب کردن تمام این فجایع و خشونت‌ها به دین در واقع به قصد ترویج منافی خاص است. «به‌طور کلی اسطوره خشونت دینی این ایده را ترویج می‌کند که کار ما غریبان در حذف دین از عرصه قدرت عمومی برای حفظ ما از آسیب‌ها ضروری است» (کاوانا، ۱۳۹۷، ص ۳۹). بررسی‌های میدانی و تحلیل محتوای سیاستمداران غربی هم می‌تواند پرده از برخی از واقعیت‌ها بردارد. به‌عنوان نمونه، خانم کلینتون، وزیر خارجه پیشین ایالات متحده به نقش این کشور در ایجاد و حمایت از گروه‌های تروریستی مسلمان اذعان کرده است (رادپو فردا، ۱۳۹۵)؛ این امر گویای نقش برجسته و پررنگ آمریکا و غرب در پیدایش خشونت به اصطلاح اسلامی است.

علل خشونت علیه اسلام

چگونه می‌توان اقدام دول غربی به‌ویژه آمریکا در ایجاد و حمایت و سپس هزینه فراوان در مبارزه با آنان را توضیح داد؟ دولت‌ها استراتژی‌های متعددی برای راضی نگه داشتن مردم نسبت به وضعیت اجتماعی سیاسی و اقتصادی خود به کار می‌برند. یکی از این شیوه‌ها غیریت‌سازی و ایجاد یک دشمن هراس‌انگیز است. پروژه شرق‌شناسی ادوارد سعید این غیریت‌سازی را به‌خوبی توضیح می‌دهد. در این راستا، غرب سعی دارد از شرق و در این نمونه از اسلام تصویری ارائه کند که با خشونت و عقب‌ماندگی توأم و با ارزش‌های انسانی همچون صلح، رشد، پیشرفت، آزادی و توسعه‌یافتگی مخالف است. این تصویر سبب می‌گردد انسان غربی نظام اجتماعی-سیاسی غرب، یعنی نولیبرالیسم را بهترین و کامل‌ترین نظام یا دست‌کم بهتر از نمونه‌های بدیل ببیند و از آن حمایت کند. به‌عبارت دیگر، یکی از کارکردهای اصلی پروژه خشونت علیه اسلام مشروعیت بخشیدن به نظام نولیبرال غربی است. این تصویری که سیاستمداران غربی از خود ترسیم می‌کنند یا به‌گونه‌ای صریح‌تر، تصویری که قدرتمندان و سرمایه‌داران غربی به توده‌ها قالب می‌کنند، در صورتی قوام می‌یابد که تصویری دهشتناک و ترسناک از اسلام داشته باشیم. حفظ انسجام و یکپارچگی غرب به‌عنوان یک هویت و تصویر در صورتی ممکن می‌شود

که در برابر شرق و به گونه آشکارتر در برابر اسلام به عنوان نمونه ام شرق قرار گیرد و الا نه شرق یکپارچه وجود دارد و نه غرب یکپارچه؛ هر شرقی در برابر شرق خود غرب است و در برابر غرب خود شرق. شرق و غرب هر دو امری نسبی و برساخته‌اند، نه امری مطلق.

دومین علت خشونت علیه اسلام احتمالاً این است که در برهه‌ای که خیزش هویتی مسلمانان اتفاق می‌افتد و بیداری اسلامی گسترش می‌یابد، بتوان آن را مهار نمود. جوامع اسلامی پس از آن که در طول دهه‌های قرون پیشین در حالتی انفعالی قرار داشتند و بر اثر شکست‌های پی‌درپی مرحله به مرحله در حال عقب‌نشینی بودند و این تفسیر در جوامع اسلامی غالب شده بود که در فرایند جهانی‌شدن باید از مبانی و مظاهر هویت خودی دست برداشت، از دهه‌های پایانی قرن بیستم به تدریج به مبانی هویتی خود برگشتند و چاره موفقیت را احیای هویت اسلامی یافتند. امروزه خیزش هویتی در سرتاسر جهان اسلام جلوه‌های متعددی پیدا کرده و کاملاً آشکار است. این خیزش هویتی موجب شده است تا مسلمانان در برابر ظلم، سرکوب و تحقیر تاریخی ایستادگی کنند. مقاومت در برابر اشغال و تجاوزگری در افغانستان، فلسطین، عراق و لبنان و سایر جوامع اسلامی نمود گسترده‌ای یافته است. تعریف خود بر مبنای هویت دینی و مقاومت در برابر تحمیل ارزش‌های فرهنگی و منافع بیگانگان و پیداکردن روحیه فعال در دفاع از منافع و هویت خودی، بازتاب گسترده‌ای در جوامع غربی پیدا کرده است. هراس از این احساس مقاومت و ظلم‌ستیزی در سردمداران جوامع توسعه‌طلب باعث می‌شود که آن‌ها روحیه ستیزه‌گری و مقابله با اسلام و مسلمانان را در جوامع خود ایجاد کرده و توسعه دهند. علت این هراس‌افکنی و ملازم با آن تحقیر و ایجاد نفرت و ترس موهوم از «دیگری»، زمینه مشترک تمام آن سودجویی‌های ستمگرانه بوده است که این دسته از سردمداران غربی علیه مسلمین و ملل مستضعف دیگر اعمال می‌کرده‌اند. بر اساس این اندیشه، مردم اروپا در حال افول هستند و در هراسی فزاینده به سر می‌برند. این ایده خود نوعی هراس از مسلمانان و قدرت رو به رشد آن‌ها تولید می‌نماید. صحنه‌های جنگ بین مسلمین و غرب را می‌توان در جنگ‌های افغانستان، سوریه و عراق و دیگر نقاط جوامع اسلامی مشاهده کرد. گزارشگران غربی هرروز به بنگاه‌های رسانه‌ای خود گزارش‌هایی مبنی بر

سلحشوری‌های نظامیان غربی که برای حفظ امنیت مردم علیه نیروهای اسلام‌گرا می‌جنگند، ارسال می‌کنند و این گزارش‌ها مدام از منابع رسانه‌ای به ذهن و مغز مردم مغرب زمین پرتاب می‌شود. غرب از سویی به این گروه‌ها به شیوه‌های مختلف مدد می‌رساند و پس از مدتی علیه آن‌ها به بسیج نیروهای بین‌المللی می‌پردازد و این فکر را القا می‌کند که تمدن و انسانیت به مخاطره افتاده است.

مواردی که اشاره شد تنها معدودی از علل خشونت علیه اسلام است و می‌توان به این دو که در بالا اشاره شد، موارد دیگری نظیر نیاز شرکت‌های تسلیحاتی غربی به بازار و... را هم افزود.

نتیجه‌گیری

در دهه‌های اخیر خشونت علیه اسلام به صورت کمی و کیفی وارد مرحله جدیدی شده است. خشونت علیه اسلام را می‌توان در تلقی و تصویر رایج از پدیده تروریسم و میلیتاریسم در خاورمیانه و آفریقای اسلامی مشاهده نمود، پدیده‌هایی که به طور کاملاً ساده و فراگیر به دین اسلام ارجاع داده می‌شوند. اساساً اصطلاح خشونت دینی خود گویای همه‌چیز درباره رابطه علی-معلولی دین و خشونت است.

علاوه بر پدیده خشونت دینی به مثابه یک پروژه برساختی، می‌توان از نوعی کلی‌اندیشی در ساحت حقوقی-قانونی و رسانه‌ای درباره اسلام، فرهنگ اسلامی و نقش مسلمانان در خشونت‌آفرینی، علم‌گزیزی و تمدن‌ستیزی پرده برداشت که نتیجه آن ایجاد محدودیت فراروی اسلام و مسلمان است.

برای غرب که خواهان تفوق و برتری در ساحات مختلف اقتصادی، سیاسی و نظامی است، خشونت علیه اسلام به مثابه یک استراتژی کاملاً کاربرد دارد، زیرا فرهنگ و تمدن اسلامی نیرویی مقاومت‌کننده و در حال خیزش است که در برابر امواج جهانی‌سازی و یکسان‌سازی فرهنگی از پتانسیل بالایی برخوردار است. علاوه بر این، از منظر مصرف داخلی هم نیاز به ایجاد دشمنی بیگانه، وحشی و تمدن‌ستیز که خطری برای تمدن غربی است، می‌تواند شکاف‌های داخلی موجود در جوامع غربی را اگر نه نابود کند، لاقلاً مسکوت بگذارد.

منابع

- اشرفی، مرتضی؛ مجتبی اشرفی (۱۳۹۶). «بررسی و تحلیل وضعیت شیعیان جمهوری آذربایجان»، *شیعه‌شناسی*، ش ۵۸، صص ۷۳-۱۰۰.
- بوردیو، پیر (۱۳۷۸). *درباره تلویزیون و سلطه ژورنالیسم*، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشر آشیان.
- دوتوکویل، آکسی (۱۳۹۱). *انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: مروارید.
- رانسپمان، استیون (۱۳۷۱). *تاریخ جنگ‌های صلیبی*، ج ۱، ترجمه منوچهر کاشف، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- رائف، احمد (۱۳۷۰). *خاطره سقوط اندلس*، ترجمه محمدرضا انصاری، تهران: امیرکبیر.
- رینتز، جرج (۱۳۸۴). *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علمی.
- سعید، ادوارد (۱۳۸۷). *برخورد تمدن‌ها (غرب و اسلام)*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- فرایه، هلن (۱۳۹۰). *خشونت در تاریخ اندیشه فلسفی*، ترجمه عباس باقری، تهران: نشر فروزان روز.
- کاوانا، ویلیام تی (۱۳۹۷). «خشونت دینی به‌مثابه اسطوره مدرن» ترجمه خلیل صدرا، *پایدا*، شماره ۵۶ بهار و تابستان ۱۳۹۷، صص ۳۳-۶۰.
- گاتشاگ، پیتر؛ گابریل گرینبرگ (۱۳۹۲). *اسلام‌هراسی: نگاه به مسلمانان به‌مثابه دشمن*، ترجمه حسین علیزاده، تهران: سروش.
- مگداف، هری؛ تام کمپ (۱۳۷۸). *امپریالیسم: تاریخ تئوری و جهان سوم*، ترجمه هوشنگ مقتدر، تهران: کوبر.
- میلا، زکی (۱۳۹۱). *اسلام و اصلاح فرهنگی*، ترجمه آیت‌الله خراعی، قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.
- نظری، علی‌اشرف، «غرب، هویت و اسلام سیاست»، *سیاست*، ش ۱، بهار ۱۳۷۸، صص ۳۱۷-۳۳۴.
- ویلد، میشل (۲۰۱۴). *جنگ و هولوکاست*، ترجمه پرویز دستمالچی، آمریکا: آموزشکده الکترونیکی برای جامعه مدنی ایران (توانا).

Fukuyama, F (1992). *The End of History and the last Man*, New York: The free Press.
Saeed, A. (2007). Media, racism and Islamophobia: The representation of Islam and Muslims in the media. *Sociology Compass*, 1(2), 443-462.

وب‌سایت یورونیوز فارسی:

<https://fa.euronews.com/2018/04/09/headscarf-ban-across-european-country>

تاسنیم ۱۳۹۴

وب‌سایت خبری تاسنیم:

<https://www.tasnimnews.com/fa/news/1395/11/09/1309709/>

